

بسان رود

جشن نامه دکتر محمد یمنی دوزی سرخابی

دوم آذر ۱۳۹۰

دبیر علمی نکوداشت:

دکتر یداله مهرعلی زاده

بسان رود که در نشیب دره سر به سنگ می زند، رونده باش
امید هیچ معجزی ز مرده نیست زنده باش
هوشنگ ابتهاج (ه.الف.سایه)



نام کتاب: بسان رود

دکتر محمد یمنی دوزی سرخابی
دبیر علمی جشن نامه : دکتر یداله مهرعلیزاده
مدیر اجرایی جشن نامه : سودابه حسن زاده بارانی کرد
چاپ اول : زمستان ۱۳۹۱
طراح جلد: محمدصادق محمدپور
صفحه آرا : سید محمود ابوالقاسمی

عکس روی جلد : ایرج مصلحی میلانی
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۶۲۲۳-۵-۹

قیمت : ۱۲۰۰۰ تومان

عنوان و نام پدیدآور : بسان رود - جشن نامه دکتر محمد یمنی دوزی سرخابی

دبیر علمی : یداله مهرعلی زاده

مشخصات نشر : تهران : لمپا، ۱۳۹۱

مشخصات ظاهری : ۲۸۸ ص

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۶۲۲۳-۵-۹

وضعیت فهرست نویسی : فیا

عنوان دیگر : جشن نامه دکتر محمد یمنی دوزی سرخابی

موضوع : یمنی دوزی سرخابی، محمد، ۱۳۲۳ - -- یادنامه ها

موضوع : دانشگاه ها و مدارس عالی -- معلمان -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : مهرعلی زاده، یدالله، ۱۳۴۳ -

رده بندی کنگره : ۱۳۹۱ ۵ب۹الف / ۴ LB۱۷۷۸

رده بندی دیویی : ۳۷۸/۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۳۰۲۲۰۷۴

تهیه و تدوین این کتاب توسط انجمن آموزشی عالی ایران صورت گرفته است.

تهران / انتهای بلوار کشاورز / خیابان دکتر قریب / کوچه اولیا، / پلاک ۲۲ / طبقه سوم

تلفن : ۰۹۱۲۲۷۰۵۵۲۵

فهرست

۷.....	پیشگفتار.....
۹.....	خود نگاشت.....
	بخش اول
۱۹.....	سخنرانی های مراسم جشن نامه.....
	بخش دوم
۵۳.....	دل نوشته ها.....
	بخش سوم
	مقالات
۹۳.....	استقلال دانشگاه / دکتر خسرو باقری.....
۱۰۱.....	سرمایه اجتماعی به عنوان یک ضرورت فرهنگی در آموزش عالی / دکتر ابراهیم صالحی عمران.....
۱۲۱.....	سرمایه فکری و دانشگاه / دکتر یداله مهرعلی زاده.....
	ضرورت بهره‌مندی از اندیشه سیستمی و پیچیده در برنامه ریزی و توسعه آموزش عالی /
۱۳۳.....	دکتر محبوبه عارفی.....
۱۴۳.....	ملاحظات پیرامون تولید و توسعه علم در ایران: گذشته، حال، آینده / دکتر احمد شعبانی.....
۱۵۹.....	وضعیت حال آموزش عالی ایران / دکتر مرتضی منادی.....
	بررسی راههای بهبود عملکرد پژوهشی اعضای هیأت علمی در حوزه علوم انسانی / دکتر محبت اله عزیزی
۱۶۷.....	
	ابن خلدون : خلاق غایب تاملی بر نوآوری های روش شناسی ابن خلدون / دکتر محمد یمنی دوزی سرخابی
۲۰۱.....	
	به هم وابستگی «آموزش و پرورش و فرهنگ» و وظیفه های پژوهشگر تربیتی / دکتر محمدرضا آهنچیان
۲۱۷.....	
	ارزیابی کیفیت خدمات تحصیلات تکمیلی دانشگاه آزاد اسلامی خوراسگان اصفهان با استفاده از مدل سروکوال
۲۲۷.....	/ دکتر احمدعلی فروغی ابری، دکتر محمد حسین یارمحمدیان و مینا استکی.....

بررسی میزان پاسخگویی راهبردهای اجرایی و ارزیابی برنامه‌های درسی تحصیلات تکمیلی به نیازها و
انتظارات دانشجویان / دکتر مصطفی، میرقاسم؛ دکتر احمد رضا نصر و بتول جمالی زواره ۲۴۵

کاربرد مدل‌های برنامه ریزی استراتژیک و کارت امتیازی متوازن (BSC) در ارتقاء کیفیت آموزش عالی /
دکتر محمد حسین یارمحمدیان و مریم فولادوند ۲۵۵

بخش چهارم

گاه شمار فعالیت های علمی دکتر محمد یمنی دوزی سرخابی..... ۲۶۵

بخش پنجم

عکس ها..... ۲۷۹

پیشگفتار

چراغ دل به نور جان برافروخت

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

سخن را با کلام شیرین سعدی آغاز می نمایم :

بشکست عهد صحبت اهل طریق را
تا اختیار کردی از آن این فریق را؟
وین جهد می کند که بگیرد غریق را

صاحبدلی به مدرسه آمد ز خانقاه
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود
گفت آن گلیم خویش بدر می برد ز موج

به راستی خداوند متعال هدف آفرینش را عبادت ذکر می کند ولی چون روح عبادت، شناخت و معرفت است، دانش اندوزی ارزش بیشتری دارد.

بهترین مردم معلم می شوند
هرکه عاشق شد معلم می شود

عارفان با عشق عارف می شوند
عشق با عارف مکمل می شود

سرمایه‌های اصلی یک ملت، عالمان و دانشمندان آن هستند که چون درختی پربار و پثمر می‌باشند. شخصیت دکتر محمد یمنی دوزی سرخابی و تاثیرگذاری ایشان در عرصه‌های علمی، آموزشی، پژوهشی و فرهنگی، بارز و برجسته است. زیرا که در دوره معاصر خدمات علمی، آموزشی و پژوهشی دکتر محمد یمنی دوزی سرخابی در عرصه فرهنگی بویژه در حوزه علوم تربیتی مجموعه‌ای از تجارب ارزنده برای دستداران این حوزه فراهم ساخته است.

کسانی که با دکتر یمنی همدم و همراه بودند صفات و سلیقه‌های فراوانی برای او ذکر می‌کنند: تخصص در آموزش و پژوهش، دقت نظر و نکته‌سنجی علمی و فرهنگی، اهتمام به درست نویسی مطالب علمی، صداقت و صراحت در اظهارات علمی، انگیزه قوی در یاد دادن تجربه و پرورش استعدادها، وسواس علمی و پرهیز از کمترین مسامحه در نوشتارهای علمی و پژوهشی، انصاف و وجدان علمی، فروتنی در کار علمی و دانشگاهی، گریز از شهرت و بی‌رغبتی به تعریف و تمجید، صمیمیت، خلوص و یک‌رنگی و تبعیض نگذاشتن بین دانشجویان، انعطاف‌پذیری در عین ثبات در عقیده و منطقی بودن. بی‌شک، شیوه و آثار دکتر محمد یمنی می‌تواند یکی از بسترهای معرفی ابعاد نوین تعلیم و تربیت، بویژه در حوزه آموزش عالی کشور باشد.

دانش ز تو پربار شد ای قطب فصاحت

در جلوه چو اندیشه‌ات آمد به رقابت

چون با تو درآمد ز در علم، فصاحت

جوشید ز نو دانش و جوشید ز نو علم

چرا که او با کتابت چندین نسخه کتاب و مقالات متعدد در گسترش جلوه‌های جدیدی از تعلیم و تربیت اهتمام ورزیده است. چنین اندیشمندان بنام و شاخصی در تاریخ تمدن ایران زمین شایسته تقدیرند و برگزاری چنین نکوداشت علمی و فرهنگی، می‌تواند دریچه‌ای گشاده در شناسایی و معرفی اندیشمندان معاصر در حوزه فرهنگ و تعلیم و تربیت فراروی دستداران علم و فرهنگ بگشاید. به بیانی دیگر، دکتر محمد یمنی از زمره‌ی اندیشمندانی است که پوسته تعلقات مادی را دریده و به گلزار معنویت پای نهاده است.

یک دهان خواهم به پهنای فلک تا بگویم وصف آن رشک ملک

انجمن آموزش عالی ایران در راستای رسالت حرفه‌ای خود که همانا تجلیل و نکوداشت بزرگان علم و دانش در کشور است برای جناب آقای دکتر محمد یمنی، معلم و استاد دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه شهید بهشتی، مراسم نکوداشتی با حضور جمعی از اساتید دانشگاه، چهره‌های علمی کشور، دانشجویان و دستداران ایشان برگزار نمود. از این رهگذر ضمن ارج‌گذاری به خدمات علمی و ارزش‌های انسانی این دانشمند فرهیخته و آرزوی طول عمر با عزت همراه با سرفرازی، امیدوار است جوانان آگاه و بیدار دل روش بزرگان عرصه علم و ادب را سرمشق خود قرار دهند و در پاسداری از کرامت انسانی و تکامل معرفت بشری کوشا باشند و به فرهنگ و معنویات این مرز و بوم به دیده احترام بنگرند. لذا حاصل زحمات علاقمندان به دکتر محمد یمنی دوزی سرخابی تدوین اثر کنونی است. اثری که متشکل از پنج بخش است: بخش اول، شامل سخنرانی‌های مراسم نکو داشت استاد می باشد. بخش دوم بیان خاطراتی است که توسط دستداران، همکاران و دانشجویان ارائه شده است که هر کدام جایگاه علمی و فرهنگی و ابعاد شخصیتی و سجایای اخلاقی و حرفه‌ای او را برشمرده‌اند. بخش سوم، شامل مقالاتی به قلم محققان و نویسندگانی است که در رابطه با موضوعات مرتبط با حرفه و تخصص ایشان نگارش یافته است. بخش چهارم، گاه شمار فعالیت‌های علمی استاد می باشد که به معرفی آثار و فعالیت‌های علمی و فرهنگی و آموزشی دکتر یمنی می پردازد و نهایتاً بخش پنجم نیز شامل تصاویری از دکتر یمنی می باشد.

در اینجا فرصت را غنیمت شمرده و از کلیه فرهیختگان، همکاران، دستداران و دانشجویان عزیز که با توجه به تجربه گرانبه‌ای خود در برنامه‌ریزی و برگزاری این مراسم نکوداشت و تدوین اثر حاضر همکاری فرمودند نهایت تشکر و سپاس را داریم. امیدواریم این گونه نکوداشت‌ها برای نسل آینده سرمشق و الگو باشد.

دکتر یداله مهرعلی زاده
رئیس انجمن آموزش عالی ایران

بسم

خود نگاشت

دکتر محمد یمینی دوزی سرخابی

بنده محمد یمینی دوزی سرخابی در سیده دم یک روز سرد زمستانی که مصادف با بیست و سوم اسفند هزار و سیصد و سی و سه بود در مراغه، در محله ی قوم، کوچه سی به دنیا آمدم. دوران اولیه کودکی در شرایطی دشوار سپری شد. بیستادگی و همت و تلاش های دلسوزانه مادرم مانع از آن شد که سختی ها و دشواری های زندگی تأثیری بر روند رشد جسمانی و عاطفی فرزندانم داشته باشد. سه خواهر بزرگتر و دو برادر کوچکتر از خود دارم. وجه تسمیه نام خانوادگی ام به پدر بزرگم برمی گردد که در محله سرخاب بریز، از بارچه یمینی کفش دوزی می کرد. پدرم با تحصیلات شش ساله قدیم شغل حسابداری داشت. مادرم خانه دار بود و تا کلاس دوم اکابر درس خوانده بود. او سهم زیادی در پی گیری تحصیلات شش فرزندش داشت. او یک مدیر و برنامه ریز تحصیلی به معنای واقعی بود بدون اینکه "تخصصی" داشته باشد. در شش سالگی به کودکان دولتی وارد شدم و محبت مدیر آن (سرکار خانم اشرف) و بازی های آموزشی و فضای تربیتی موجود در آن کودکان، دوران شیرینی را برایم بوجود آورد. تحصیلات ابتدایی را در دبستان دولتی "بدر" در خیابان خواجه نصیر، که در انتهای یک کوچه ی باریک قرار داشت، به اتمام رساندم ساختمان این دبستان هنوز به همان شکل با دیوارهای کاه گلی خود پابرجاست با این تفاوت که به مدرسه راهنمایی دخترانه تبدیل شده است. معلم کلاس اول من مرحوم علی قلی بنا بود. او یک مربی تمام عیار بود که شخصیت، جدیت و نوآوری در آموزش از ویژگی های این معلم بود. کلاس او که در گوشه انتهایی سالن مدرسه قرار داشت یک "ارمایشگاه" چند منظوره بود. او تابستان ها بنایی میکرد و بقیه سال را معلمی می کرد، با حرکات دست و صورت و گردن خود، حروف الفبا را یاد می داد و با گردو و بادام هایی که از باغ خود می آورد به دانش آموزان هم حساب یاد می داد و هم آنها را تشویق می کرد. از جمله دیگر معلمان تأثیرگذار، آقای تعلیمی معلم کلاس دوم و آقای جعفری معلم کلاس پنجم بود. معلم موسیقی مدرسه مان آقای وثوقی بود که نت های موسیقی را به دانش آموزان آموزش می داد و تلاش می کرد که گوش

دادن به موسیقی را به دانش آموزان یاد دهد. به دلیل فوت ناگهانی ایشان آن کلاس تعطیل شد و آموزش نواختن ویولن که تازه در مدرسه شروع کرده بودیم تعطیل گردید. تحصیلات سیکل اول را در مدرسه لقمان و سیکل دوم را در دبیرستان پهلوی سابق سپری کردم که تاثیر گذارترین دبیر آن آقای هوشیار دبیر شیمی بود که با دقت و جدیت به ما کمک می کرد و سبب علاقه مندی و پیشرفت بنده در درس شیمی گردید. شخصیت و اقتدار نسبی مدیر دبیرستان، آقای یوسف بهنام نیز نظمی ویژه به مدرسه می داد. دبیرستان ما فضای بزرگی داشت و داشتن سالن بزرگ امتحانات که در عین حال سالن نمایش و تئاتر نیز بود و زمین بزرگ فوتبال و بسکتبال از ویژگی های فضای کالبدی آن بود. بدین ترتیب دوره دبیرستان را به پایان رساندم و در امتحان نهایی در رشته طبیعی نفر دوم شهر شدم. در همان سال (۱۳۵۲) در رشته علوم تربیتی دانشگاه تبریز (که نامش به آذربایگان تغییر پیدا کرده بود) مشغول تحصیل شدم. استاد شاخص و تاثیرگذاری در دوران رسمی تحصیلات دانشگاهی دوره لیسانس نداشتم.

ولی به یاد ماندنی ترین و دانشگاهی ترین اوقاتم شرکت در جلسات استاد بزرگ، شادروان دکتر محسن هشترودی بود که کلاس های آزاد راجع به "علم" برگزار می نمود. تاثیر این مرد انسان دوست، دانشمند و آکادمیک بود که چند سال بعد، نیروی محرکه بنده در تحصیلات دانشگاهی ام در دانشگاه سوربن شد. وطن دوستی، فضیلت خواهی، شخصیت دانشگاهی توأم با ذوق هنری و قریحه ی شاعرانه، جدیت و احترام به دانشجو از دکتر هشترودی یک استاد بی بدیل ساخته بود. وقتی جلسه ی کلاس تمام می شد تا مدت زمان زیادی در محوطه ی دانشگاه تکیه بر عصای چوبی خود می ایستاد و با دانشجویان صحبت می کرد و تا زمانی که دانشجویان از او جدا نمی شدند او از آن ها خدا حافظی نمی کرد.

دوره لیسانس را با معدل ۱۷ به بالا گذراندم. در آن زمان وامهایی از طرف آموزش عالی به همه ی دانشجویان داده میشد. (ماهانه سیصد تومان هزینه تحصیلی و دویست و پنجاه تومان هزینه مسکن که بر طبق آیین نامه وام دانشجویی، دانشجویانی که معدل هر نیم سال آن ها بالاتر از هفده بود وام دریافتی آن ها به کمک تبدیل می شد) من هم این وام ها را دریافت کردم و به دلیل بالا بودن معدل ام همه این وام ها (به جز نیم سال اول) تبدیل به کمک گردید. از این پول هر ماه مبلغ حدود سیصد تومان پس انداز می کردم.

در سال ۱۳۵۶ به عنوان افسر وظیفه، دوران سربازی را در سپاه دانش گذراندم که دوره دو ماهه ی آموزشی آن در پادگان عباس آباد (محل فعلی مصلای تهران) بود و سپس به منطقه ارسباران آذربایجان اعزام شدم. حدود پنجاه و شش روستا از توابع اهر و بخش هوراند حوزه خدمتم بود که در آن ها مسئول نظارت بر عملکرد سپاهیان دانش در مدارس روستاها بودم. از اهر تا هوراند، آن موقع حدود ۷۴ کیلومتر فاصله بود که با ماشین های کامانکار روسی جاده ی صخره ای آن را چهارده ساعته سپری کرده و پس از آن تمام روستاها را با اسب بازدید می کردم.

هر بار بازدید مدارس روستاها حدود دو ماه طول می کشید که در این بازدیدها، آقای سرقینی

بعنوان معلم نظارتی آموزش و پرورش مرا همراهی می کرد. او هم دورهی صمد بهرنگی بود و به دانش آموزان روستایی عشق می ورزید و آنها را همانند فرزندان خود می دانست که شاید این رفتار را از هم دوره ای اش آموخته بود. آقای سرقینی دو بار مرا از مرگ نجات داد، یکبار هنگام گذر از رودخانه ی پرآبی که در کنار روستای لیقان جاری بود و پلی بر روی این رودخانه نبود و مجبور بودیم سوار بر اسب که از عرض رودخانه عبور کنم، به دلیل خامی و بی تجربه گی ام، به جریان خروشان آب نگاه کردم، سرم گیج رفت و چیزی نمانده بود که داخل رودخانه بیفتم که او با مهارت مرا گرفت و در پشت اسب خود نشاند و اسب مرا به بیرون هدایت کرد. دومین بار در مسیر روستای دور افتاده ای که در گوشه ی دره ای قرار داشت و برای رسیدن به آنجا می بایست از تاریکه ای به عرض حدود نیم متر مشرف به دره های عمیق می گذشتیم، در حال پرت شدن از روی اسب با مهارت مرا نجات داد. معروف بود که هر معلم سپاهی که به این روستای دور افتاده رود در پایان خدمت با موهایی سپید بر می گردد!

در دوران خدمت حدود هزار و هشتصد تومان حقوق می گرفتم که بخش زیاد آن را پس انداز می کردم. اضافه کنم که پدرم در دوران دبیرستان برای من و برادرانم حساب پس انداز باز کرده بود که از حقوق خود ماهیانه مبلغ صد تومان برای هر کدام از ما به حسابمان واریز می کرد.

آخر دوران خدمتم مصادف با دوران انقلاب بود که خاطرات تلخ و شیرینی را برایم رقم زد. مبلغ قابل توجهی در دوران تحصیل و سرکاری پس انداز کرده بودم که از مادرم خواش کردم بپذیرد که از این پس انداز هزینه ی بلیط رفت و برگشت سفر حج او را پرداخت کنم. بقیه پس اندازم توشه راهم برای سفر به فرانسه شد. خاطرم هست اولین حرف ها را درباره فرانسه از دایی ام شنیدم آن زمان ده سال بیشتر نداشتم عصر یک روز تابستانی که به او در مغازه بزاری اش کمک می کردم او با دوستانش صحبت از وضعیت اجتماعی و سیاسی فرانسه می کرد.

پس از پایان سربازی از دیارتمان زبان دیژون پذیرش آموزش زبان فرانسه گرفتم و با اخذ ویزای دانشجویی، با هشت هزار و پانصد تومان بلیط هواپیما تهیه کردم و بدون اینکه کلمه ای از زبان فرانسه بدانم، عازم پاریس شدم. برای کسی که یک کلمه فرانسه نمی دانست این سفر دشوار بود. در دانشگاه شهر دیژون به مدت شش ماه زبان فرانسه خواندم که دانشجویی با کیفیت آموزشی بسیار خوب و سازماندهی علمی مطلوب بود. معلم زبان فرانسه کلاسمان یک خانم کامرونی بود. او بسیار مهربان و علاقه مند به زبان آموزان بود. وقتی دید که شوق من برای یادگیری زیاد است و هدف هایی برای خود دارم مرا در محوطه دانشگاه صدا کرد و گفت که برخی از زبان آموزهای کلاستان جدی نیستند (که البته اکثر آنها ایرانی بودند و او را اذیت می کردند) سعی کن خودت را از آنها جدا کنی و هر سؤالی داشتی از من بپرس. حرفهایش به من روحیه داد. البته یک هم دوره ای نیز در کلاس زبان داشتم که اهل تبریز و دبیر شیمی بود که می خواست دکتری شیمی بگیرد. انسانی باهوش و باتجربه که نقش بزرگتری بر ایمان داشت. متأسفانه بدلیل مسائل خانوادگی نتوانست ادامه تحصیل بدهد و به ایران بازگشت. در دیژون،

در ساختمانی که اقامتگاه کارگران بود یک اتاق گرفتم. ساختمانی آبرومند، تمیز و مرتب که بیشتر کارگران نیمه ماهر و ماهر در آن ساکن بودند. مهربانی خانم سالمند دفتر پذیرش آن جا را هیچ وقت فراموش نمیکنم. بویژه وقتی که نامه‌ای از ایران دریافت می کردم به سرعت و با شوق زیاد مرا صدا می کرد و نامه را تحویل می داد. در آن زمان معانی لغاتی را که از کتاب‌ها و به ویژه از روزنامه‌ی لوموند در می آوردم از او و برخی از کارگران می پرسیدم که البته معانی واژگان تخصصی تر را نمی دانستند.

دانشگاه دیژون در اقتصاد آموزش و پرورش، دیپارتمان قوی داشته و پروفیسور "ژان کلودایشر" هدایت آن را عهده داشت. با مشورت ایشان تصمیم گرفتم به سوربن بروم. او گفت سعی کن که پروفیسور "لوتان کوی" تو را پذیرش کند. در آن زمان یکی از قوی ترین دیپارتمان های علوم تربیتی در دانشگاه سوربن (رنه دکارت) قرار داشت که استادان بزرگی در آن تدریس و پژوهش می کردند. قبل از دیدار با ایشان تقریباً اکثر نوشته های ایشان را از کتابخانه ی دانشگاه دیژون پیدا کردم و آن ها را ورق زدم. با تکمیل مدارک تحصیلی و پیشنهاد پژوهشی مربوطه و ارائه آن به پروفیسور لوتان کوی ایشان پس از مصاحبه با من راهنمایی ام را پذیرفت. منتها می بایست دوره متریس را نیز که در ایران معادل کارشناسی ارشد ارزیابی می شد می گذراندم. در آغاز سال تحصیلی با یک اتومبیل در خیابان حد واسط دو بخش سितه ی دانشگاهی (پردیس بین المللی اقامت دانشجویان) تصادف کردم مدت دو هفته در بیمارستان بستری بودم. در این مدت دوست عزیزم دکتر مرتضی اسدی که دانشجوی دکترای مکانیک در دانشگاه ژوسو در پاریس بود یاری رسان من بود. کمک های او را در غربتی که داشتم فراموش نمیکنم. درضمن محبت های بی دریغ خانم پرستار فرانسوی را که رفتارهای انسانی و مهربانی های او همواره سپاس و احترام مرا نسبت به او در ذهنم زنده نگه داشته است را فراموش نمیکنم، رفتاری که نشان میداد انسانیت مرز و نژاد و قوم و مذهب نمی شناسد. ضمناً حسن انان دوستی پیرمرد فرانسوی که هفته‌ای دو روز به عیادت بیماران می آمد و وقتی فهمید که من غرب هستم بیشتر وقت خود را کنار تخت من می گذراند را فراموش نمیکنم.

در دوره ی متریس بود که از کلاس های افرادی همچون "پیر بنارد"، "ژرژ اسنیدرز" (که در سپتامبر ۲۰۱۲ درگذشت)، "ژان کلود فیو"، "لوتان کوی"، "ایزامبر جامانی" و "ژرژ دومازدیه" مبارز فرانسوی در زمان اشغال فرانسه، که در سال ۲۰۰۲ درگذشت، بهره بردم. کلاس های آنها فراموش نشدنی بود. هم از لحاظ علمی، هم از لحاظ روش شناسی و هم از لحاظ اخلاقی، این کلاس ها پایه های روحیه علمی را در من بنا گذاشت و مرا به دنیای علمی استادان برجسته ی دیگر وارد کرد. نظیر "پیر بوردیو" در کلژ دوفرانس (که در سال ۲۰۰۲ درگذشت)، "آدگارمورن" در مدرسه مطالعات عالی، "ژرژ بالاندیه" در سوربن، "میشل دوبوه" در ونسن. کلاس های این اساتید مثال زدنی بود، نکته مهم این بود که هر کدام از آنها روش های مدیریت کلاسی و پژوهشی منحصر بفردی داشتند. بدین ترتیب پای من به کنفرانس ها و سمینارهای علمی نه

تنها در حوزه های علوم تربیتی بلکه جامعه شناسی، فلسفه، مردم شناسی و زبان شناسی باز شد. پروفسور ”دومزیدیه“ کتابهای مختلفی را جهت نقادی به من می داد تا نقادی علمی را یاد بگیرم با هدایت و همت او بود که به اتفاق چند دانشجوی دیگر کتابخانه تعاونی ایجاد کردیم. بدین ترتیب ما توانستیم کتاب های دانشگاهی را با ۲۵ تا ۳۰ درصد تخفیف در اختیار دانشجویان قرار دهیم. این کار استاد، آموزشی برای تقویت روحیه تعاون در دانشجویانش بود.

در سال ۱۹۸۲ در دوره فوق لیسانس مشغول به تحصیل شدم که کلاس آموزش بزرگسالان استاد ”دومازدیه“ بویژه از بعد روش شناسی ماندگار بود: شوق، انرژی، دوست داشتن دانشجو، احترام به دانشجو، روحیه تعاون و فروتنی اش مثال زدنی بود. این استاد گران مایه که برخاسته از یک خانواده ی تهی دست بود و بنیان گذار حرکت و نحله ی آموزش و پرورش مردمی (Education populaire) در فرانسه بود و در جنگ جهانی دوم به اسارت نازی ها در آمده بود، در ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۲ در ۸۷ سالگی درگذشت.

در این سال بود که با مدیر دبیرستانی در حومه مهاجرنشین پاریس به نام آقای ”برنارد پل می یر“ آشنا شدم. او در آستانه شصت سالگی به دوره دکتری علوم تربیتی وارد شده بود. انگیزه او برای ادامه تحصیل، فهم بیشتر مسائل جوانان نسل دوم مهاجران عمدتاً عرب تبار در حومه های پاریس بود. جوانانی که با مشکلات عدیده ی اجتماعی، اقتصادی، خانوادگی و تحصیلی روبرو بودند. او زندگی خود را به پای این قشر از جوانان گذاشته بود و به همین جهت از شهرداری شهر مونتروی در حومه پاریس نشان افتخار دریافت کرده بود. به جهت این که رساله خود را راجع به دیدگاه تربیتی آلفرد آدلر می نوشت و آدلر آثارش را به زبان آلمانی نوشته بود، به کلاس زبان آلمانی می رفت تا این زبان را یاد بگیرد. پس از دفاع از رساله خود درحالی که بازنشسته شده بود به صورت داوطلبانه و بدون هیچ چشم داشتی به منازل این جوانان می رفت و به خانواده آن ها مشاوره می داد. ضمناً نشریه ای را نیز راجع به موضوع منتشر می کرد و آن را خود به در خانه های آنها می برد. او با آرمان های انسان دوستانه اش زندگی می کرد. مشاوره و راهنمایی او مبنای انسانی داشت و نه اقتصادی! او در سال ۲۰۰۳ از دنیا رفت. همسرش طی نامه ای این عبارت کوتاه را برایم فرستاد: مرگ یک دوست!

در سال ۱۹۸۳ دوره دکتری را به راهنمایی استاد لوتان کوی شروع کردم. استاد فرزانه ای که رویکرد دیالکتیک او تمرین اندیشیدن را به دانشجویان طالب، به ارمغان می آورد و عرابه اندیشه و عمل بزرگان علم و معرفت در فرهنگ های مختلف وارد نمود. اولین عبارت او را در اولین روز کلاس فراموش نمی کنم: ”آنچه می گویم را نقد کنید و بدون تفکر و ارزیابی نپذیرید...“ در آن زمان به عنوان نماینده دانشجویان در چند جلسه ی گروه علوم تربیتی شرکت کردم و در آن روزها بود که استاد ”موریس دبس“ را دیدم. پیرمردی که هنگام ورود به دانشکده که در خیابان Serpent در منطقه کارتیه لاتن پاریس قرار داشت، احترام همه را به خود بر می انگیخت. او که به صورت افتخاری به گروه دعوت می شد در سال ۱۹۹۸ درگذشت. ارتباط

استادان و دانشجویان با پیشکسوتان در ساحت علم، در آن جا برای بنده درس‌های فراوانی داشت.

در دوران تحصیلی فوق لیسانس و دکتری زمان مطالعه را در سالن کتابخانه سن ژنویه در میدان پانتئون پاریس می‌گذرانیدم که در طول سال (به غیر از ۱۵ روز تعطیلی در ماه اوت) از ساعت ۹ صبح تا ۱۰ شب، محل زندگی‌ام بود. به طوریکه با زنگ پایان ساعت کاری کتابخانه در ساعت ۱۰ شب، آنجا را ترک می‌کردم. اطاقی در منطقه ی شش پاریس در طبقه ی ششم، زیر شیروانی و بدون آسانسور به هفتاد فرانک اجاره کرده بودم. صاحبخانه ام کلنل بازنشسته ی ارتش بود که با همسرش در طبقه ی پنجم زندگی می‌کرد. آن‌ها انسان‌های محترمی بودند و وضعیت دانشجویی مرا درک می‌کردند. با وجود کتابخانه مرکزی سوربن و کتابخانه‌های دیگر جو کتابخانه سنت ژنویه با زیبایی‌های هنری که داشت مرا جذب می‌کرد. مخاطبان آن تنها دانشجویان نبودند بلکه پیر و جوان می‌توانستند در آنجا به مطالعه مشغول شوند. اولین منبعی که در اولین روز ورود به این کتابخانه بزرگ و زیبا امانت گرفتم رساله دکتری استاد محسن هشترودی بود که به جرّ پیش‌فشار آن که نشان از وطن‌دوستی و حرمت به انسان این استاد گرانمایه داشت (که در رفتار او نیز به عین لمس کرده بودم) چیز دیگری از آن نفهمیدم. آن پایان نامه را که راجع به توپولوژی بود، چند روز در کنار میزمن نگه داشته و با نگاه به آن یاد چهره مهربان و نگاه فکورانه آن استاد گرانمایه، ذوق و شوق بیشتری برای کار کردن برایم بوجود می‌آورد.

در سال ۱۹۸۴ از پایان نامه دکتری خود در یکی از سالن‌های ساختمان اصلی دانشگاه سوربن دفاع کردم. تا آن موقع سه مقاله در مجله جهان سوم (Tiers Monde) دانشگاه سوربن ۱، مجله Cahier de Directe و مجله بین‌المللی آموزش و پرورش تطبیقی در بارسلون اسپانیا چاپ کرده بودم.

در سال ۱۳۶۶ با شوق فراوان برای خدمت به ایران بازگشتم. آن زمان به خاطر جنگ، پرواز مستقیم به ایران نبود و پروازها از طریق دبی توسط ”هما“ به مقصد تهران ادامه می‌یافت. به محض ورود هواپیمای ما به حریم آب‌های خلیج فارس، چند هواپیمای فانتوم نیروی هوایی ارتش ایران ایرباس ”هما“ را اسکورت کردند که پس از رسیدن هواپیمای ما به مناطق مرکزی کشور، آن لحظه ای که خلبانان شجاع جنگنده‌ها با دست تکان دادن خود به مسافران، که از پنجره‌های هواپیما دیده می‌شدند، از هواپیمای ما دور شدند و احترام همه را به این مردان آسمانی بر می‌انگیخت، فراموش شدنی نیست.

پس از ورود به ایران درخواست استخدام به دانشگاه‌های مختلف کشور را دادم که جریان آن داستانی بس طولانی و توأم با تلخی‌های زیادی است که نشان از منیت‌ها و تنگ‌نظری‌های برخی از افراد داشت که مجال بازگو کردنش نیست. آن موقع استخدام به صورت متمرکز بود و پس از چند ماه بلا تکلیفی وقتی برای پی‌گیری تقاضایم به دیدار یکی از مدیران آموزش عالی

که مسئولیت "پاسخگویی" به داوطلبان استخدام را داشت رفتم، او که خود از یک دانشگاه آمریکایی در یکی از رشته های علوم تربیتی دکترا گرفته بود به من گفت: "می رفتی در یکی از رشته های فنی درس می خواندی که زود استخدام می شدی، این هم رشته ی تحصیلی است که رفتی خواندی؟" با تعجب و ناراحتی از دفتر او بیرون آمدم... در تمام این اوقات تلاش می کردم که مبادا ذوق و شوقم برای خدمت فروکش کند. خوشبختانه در این تلاش همواره موفق بودم زیرا سعی می کردم منشأ چنین رفتار هایی را درک کنم. در حال بلاتکلیفی از نظر استخدامی، کتاب "نظریه سیستم ها" را ترجمه کردم که با راهنمایی های آقای دکتر ایرج علی آبادی مدیر وقت مجموعه ی "چه می دانم؟" در انتشارات علمی و فرهنگی، که توأم با رفتار محبت آمیز ایشان بود، به چاپ رسید. در همان موقع به صورت حق التدریسی در دانشکده ی علوم تربیتی دانشگاه تهران مشغول شدم که بعد طی نامه ای دعوت به استخدام در آن جا شدم ولی از آن جا که شیوه ی برخورد به عمل آمده با خود را دانشگاهی ندیدم به همکاری ادامه ندادم و به پاریس برگشتم. در آن هنگام رفتار های محبت آمیز آقایان دکتر قنادان، دکتر زمانی و بویژه دکتر قائمی را فراموش نمی کنم.

پس از دو سال به صورت قراردادی به استخدام دانشگاه شهید بهشتی درآمدم که بر اساس فراخوان از طریق روزنامه از آن مطلع شده بودم. آن طور که بعداً مطلع شدم از ۱۲ نفر مصاحبه کردند که من به اتفاق همکار و دوست گرامی آقای دکتر پرداختچی و یک همکار دیگر پذیرفته شدیم. در جلسه ی مصاحبه برخورد مرحوم دکتر رجبعی مظلومی آرامش بخش و محترمانه بود. بنده و آقای دکتر پرداختچی در یک اتاق جا داده شدیم که در اولین روز وقتی بر روی صندلی شکسته ای که پشت میز کوچکی که برایم گذاشته شده بود نشستیم، بر زمین افتادم و کت و شلوار نویی که پوشیده بودم پاره شد و پایم نیز زخمی گردید. از همان روز همکاری و دوستی ما دو نفر آغاز شد. من از ایشان چیز های زیادی یاد گرفتم و با توجه به تجربه و بلند نظری که داشت و دارد، همواره مشوق و راهنمایم بود. به مدت دو نیم سال به صورت قراردادی تدریس را شروع کردم؛ و سپس به مدت دو نیمسال در دانشگاه رازی کرمانشاه که آن موقع باختران می گفتند، برای خدمت خارج از مرکز اعزام شدم (آن زمان کسانی که در بهران استخدام می شدند می بایست دو نیم سال در یک منطقه ی محروم خدمت می کردند). دورانی که از لحاظ علمی برایم دوران رکود بود. در آن دانشگاه رشته های علوم تربیتی وجود نداشت و درس های مربوط به تربیت دبیر را نیز چند مربی رسمی در آنجا ارائه می کردند. وقتی به معاون آموزشی وقت دانشگاه گلایه کردم که وقتی نیاز ندارید چرا هیات علمی درخواست می کنید، پاسخ داد "چرا ما نیاز نداریم شما با توجه به رشته تحصیلی تان درس های ادبیات فارسی و معارف اسلامی را بدهید؟" و من بدون هیچ صحبتی از دفتر ایشان بیرون آمدم. البته محبت های برخی از همکاران گروه تربیت دبیر آن جا را فراموش نمی کنم.

در این هنگام و در ۲۹ تیر ۱۳۶۸ ازدواج کردم. همسر در عین حال که تحصیلات خود را ادامه

می داد، با همراهی های صمیمانه و دلسوزانه خود ذوق و شوق در فعالیت های علمی ام را پاس می داشت و پاس می دارد. هیچ موقع تحصیلات و فعالیت های دانشگاهی ایشان مانعی برای مدیریت خانه و تربیت فرزندانمان نبوده است. حاصل این زندگی مشترک با برکت، سامی متولد ۱۳۶۹ و علی متولد ۱۳۷۳ است. سامی اینک دانشجوی مهندسی مکانیک در دانشکده ی فنی دانشگاه تهران و علی، دانش آموز سال آخر دبیرستان است.

در سال ۶۹ با درخواست معاونت هماهنگی وزارت علوم و معرفی دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی در شورای تازه تشکیل شده ی تحقیقات و برنامه ریزی آموزش عالی که در وزارت علوم به همت جناب آقای دکتر سیاری تشکیل شده بود وارد شدم. شورایی که با همت و تلاش شوق انگیز ایشان که معاون هماهنگی وقت وزارتخانه نیز بود، آغاز گر تحولات خوبی در آموزش عالی کشور گردید. با فعالیت این شورا که من جوان ترین و کوچک ترین عضو آن بودم و استاد گران مایه جناب آقای دکتر غلام حسین شکوهی بزرگ آن جلسات بودند، مؤسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی تشکیل شد و فصلنامه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی منتشر گردید. برگزاری دوره های کارگاهی مدیریت و برنامه ریزی آموزش عالی برای رؤسا و معاونان تمام دانشگاه های کشور از دیگر اقدامات آن شورا بود که تداوم آن با تغییر مدیریت وزارتخانه متوقف شد. ترجمه کتاب کوچک ”برنامه ریزی آموزشی و توسعه ی منابع انسانی“ ”هاریسون“ را در آن موقع انجام دادم. در آن زمان بود که با معرفی وزارت فرهنگ و آموزش عالی به مدت یک هفته در کارگاه آموزشی روش تحقیق که توسط دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی در هتل گجسر بر گزار شد شرکت نمودم که تجربه ی ارزشمندی بود. عضویت در این شورا اولین مرحله در ورودم به حوزه ی مطالعاتی آموزش عالی بود. در اوایل دهه ی هفتاد در برگزاری دو سمینار بهبود کیفیت آموزش عالی که در دانشگاه شهید بهشتی بر گزار شد مشارکت کردم. در سال ۱۳۷۳ به مرتبه دانشیاری ارتقا پیدا کردم. در همان سال رئیس وقت دانشگاه جناب آقای دکتر هادی ندیمی بررسی عملکرد دانشگاه را به بنده محول کرد که سر آغازی برای انجام بررسی های دیگر عملکردی در سال های بعد در دانشگاه شد. بی شک رفتار مدیریتی عالمانه ی ایشان در تداوم فعالیت های دانشگاهی ام مؤثر بوده است. پس از انجام این کار بود که هیات رئیسه ی دانشگاه پیشنهاد کرد که شیوه ی بررسی آن را به صورت کتابی منتشر کنم، که این کتاب با عنوان ”درآمدی به بررسی عملکرد سیستم های دانشگاهی“ انتشار پیدا کرد. این پژوهشها دومین مرحله در ادامه ی فعالیت مطالعاتی ام در حوزه ی آموزش عالی بود. در سال ۱۳۷۶ به مدت نه ماه برای فرصت مطالعاتی به دانشگاه مونترال رفتم که تجربه بسیار ارزشمندی در مطالعاتم در حوزه ی آموزش عالی بود. محبت های آقایان دکتر جاوید آذر، دکتر مانوئل کرسپو، دکتر ژان پیر بشارد، دکتر رونالد فرگسون، دکتر وان در مارن استادان دانشگاه مونترال و نیز دکتر دنیس برتراند استاد دانشگاه کبک را فراموش نمی کنم. حاصل آن سفر، ”کتاب برنامه ریزی توسعه دانشگاهی“ بود که در سال ۱۳۸۲ منتشر شد. در سال ۱۳۷۷ به عنوان استاد نمونه

دانشگاه انتخاب شدم. در سال ۱۳۸۰ به مرتبه ی استادی ارتقا یافتیم. در همان سال ها دبیری میز گرد هایی در خصوص کیفیت آموزش دانشگاهی در دانشگاه را بر عهده داشتیم که حاصل آن به صورت کتاب هایی توسط انتشارات دانشگاه به چاپ رسید. در سال ۱۳۸۳ مسئولیت برگزاری دوره برنامه ریزی توسعه دانشگاهی برای تمامی مدیران ارشد دانشگاهها و مؤسسات پژوهشی دولتی کشور در تهران را به عهده گرفته که به اتفاق همکاران ارجمندجناب آقای دکتر آراسته به اجرا در آوردیم. این دوره بصورت کارگاهی و به مدت شش ماه طول کشید و مباحث آن بصورت کتابی با عنوان «راهنمای برنامه توسعه دانشگاهی» توسط مؤسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی در تیراژ محدود به چاپ رسید. پس از تغییرات مدیریتی در وزارتخانه و دانشگاهها تعداد زیادی از آن مدیران که در این دوره ها شرکت کرده بودند، در پست های مدیریتی خود باقی نماندند و عملاً پروژه های که می خواست مستمر باشد متوقف گردید!

از سال ۱۳۸۰ عضو گروهی بودم که دوره های دکتری آموزش عالی را طراحی کرد. پس از آن در دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه شهید بهشتی با مشارکت مؤسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی به پذیرش دانشجو در این دوره ها اقدام شد. به موازات شکل گیری این دوره ها، در جهت پاسخگویی به نیازهای کارشناسی آموزش عالی کشور، برنامه کارشناسی ارشد مدیریت و برنامه ریزی آموزش عالی را با همکاری گروه علوم تربیتی طراحی کردیم و سپس اقدام به پذیرش دانشجو در این دوره نمودیم. برگزاری کارگاه های آموزشی کیفیت آموزش عالی، برنامه ریزی توسعه دانشگاهی، مدیریت آموزش عالی، بررسی عملکرد سیستم های دانشگاهی در اوایل دهه ۸۰ در دانشگاه های مختلف کشور بخشی دیگر از وقتی را به خود مشغول نمود. از سال ۱۳۸۳ به بعد مدیریت دوره دکتری آموزش عالی به فعالیت های من اضافه شد که تا اواخر سال ۱۳۸۴ ادامه داشت.

از سال ۱۳۸۵ به اتفاق دیگر همکاران مشغول فعال کردن اجمن آموزش عالی شدیم و با پذیرش مسئولیت سردبیری مجله آموزش عالی ایران، تلاش گردید که این مجله با دقت علمی، که بدون همکاری صمیمانه ی اعضای هیات تحریریه و مشاوران علمی آن و نیز مدیر اجرایی سخت کوش آن سرکار خانم سودابه حسن زاده بارانی کرد ممکن نبوده منتشر شود. تا کنون ۱۱ شماره از آن مجله منتشر شده است. در سال ۱۳۸۷ همایش ملی ارزیابی در آموزش عالی در دانشگاه شهید بهشتی که بنده دبیری علمی آن را به عهده داشتیم با همکاری علمی همکاران بزرگوار از تعدادی از دانشگاه های کشور، برگزار گردید. مجموعه مقالات آن در دو جلد توسط انجمن آموزش عالی منتشر شد. در طول سال های خدمت در شوراهای علمی-پژوهشی، هیات تحریریه ی مجلات علمی، کنفرانس های ملی و بین المللی در داخل و خارج کشور زیادی شرکت کرده ام که موضوعات آن ها غالباً در حوزه ی آموزش عالی بوده است. راهنمایی حدود یک صد پایان نامه ی کارشناسی ارشد در حوزه ی علوم تربیتی و راهنمایی هشت رساله ی دکتری در حوزه ی آموزش عالی از دیگر فعالیت های دانشگاهی ام در دانشگاه محل خدمتم، شهید

بهشتی، بوده است. در سال ۲۰۱۱ برای تدریس در دانشگاه نانتر به پاریس دعوت شدم که به جهت مشکلات شخصی انجام آن به تعویق افتاد.

در حال حاضر به راهنمایی دانشجویان دوره های فوق لیسانس و دکتری در گروه علوم تربیتی دانشگاه شهید بهشتی مشغول هستم.

«فراغتم» را با مولوی، عطار، همراه با حافظ و نیز خواجه عبد الله انصاری در کنار شوق دیدن خط و نقاشی و شنیدن موسیقی اصیل ایرانی و کلاسیک و مطالعه ی ادبیات معاصر، به همراه خانواده می گذرانم و گاهی نیز رمان می خوانم که این اواخر رمان ژان کریستف رومن رولان از آن جمله است. ضمناً پیاده روی را دوست دارم و به طبیعت علاقه ی وافر دارم. در زندگی پس از ازدواج همواره با همسر در تربیت فرزندانمان همراه بوده ام و تلاشم این بوده است که زمان فعالیت های دانشگاهی و مطالعاتی ام به زمانی که به خانواده تعلق دارد، لطمه ای وارد نکند.

کتاب هایی که تالیف و ترجمه کرده ام در وهله ی اول برای ذوق و شوق یادگیری و فهم شخصی ام بوده است و به هیچ وجه با دید درس مدارانه و "مخاطب گیری" نبوده است، که به باورم درس مداری و جزنگری افت بزرگ آموزش های دانشگاهی است. این روز ها پس از خاتمه ی کتابی راجع به کیفیت آموزش های دانشگاهی به تدریس چند "درس" و راهنمایی دانشجویانم مشغول هستم و در عین حال با ذوق همراه با شوق با ترجمه ی اثری راجع به "زیبایی شناسی در هنر" برای فهم زیبایی های آفرینش های انسانی در فرهنگ های مختلف تلاش می کنم، که مقوله ای بس مهم برای فهم فرهنگ ها و نیز تعالی انسان است.

بهر